

اختیارات منظوم

یک نسخه کهن سال و ناشناخته

در احکام نجوم و اختیارات کتابهای زیادی در دست است، ولی تعداد مدخل منظوم یا اختیارات منظوم از پنج رساله تجاوز نمی کنند. در فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف فاضل ارجمند آقای احمد منزوی (قسمت ستاره شناسی) چهار رساله منظوم معرفی شده است که یکی از آنها نسخه های متعدد دارد و مثنوی صاف و یکدست و خوب است:

۱- اختیارات منظوم، شماره ۱۹۸۳ (ناشناخته)

آغاز:

آنچه بگذشته است از سالت بشمار از مه ملک شاهی (۴)
۲- مدخل منظوم، شماره ۳۳۵۵ تا ۳۳۸۳ و ۳۳۸۵، از عبدالجبار خجندی که در ۶۱۶ سروده شده و اقدم آنها شماره ۳۳۵۶ از قرن هفتم هجریست.

آغاز:

مرد دانا سخن ادا نکند و طاعت ز کسای بنام حق ابتدا نکند
شماره ۱۹۸۴ نیز همانست و از آغاز نسخه یکصد و شصت و چهار بیت افتاده است.
۳- مدخل منظوم، شماره ۳۳۸۶ (ناشناخته)

آغاز:

ابتدا بر نام حی ذی القدم مبدع افلاک و انجم از عدم
۴- مدخل منظوم شماره ۳۳۸۶ (ناشناخته)

آغاز:

ابتدای کتاب در هر باب چون کنی اختیار خوب جواب
۵- اختیارات منظوم (شماره ۱۵ ریاضی) آستان قدس (ج ۸ ص ۱۴)
این نسخه در اتصالات قمر به کواکب دیگر است دربر وجه اثنا عشر شتمل

بردازده دایره وهر دایره مذیل است به سی وشن قطعه چهار بیته در اوزان مختلف عروضی .

از آغاز آن خطبه و دیباچه با دایره اتصالات قمر به کواکب دیگر در برج حمل و مقطعات سی وشن گانه منظوم افتاده است، از پایان نیز يك صفحه که شامل دو قطعه چهار بیته است ساقط است.

نام کتاب معلوم نیست و اختیارات منظوم را نگارنده اختیار کرده است. نسخه تحریر حدود اوایل قرن هفتم هجریست و رسم الخطی دارد که کمنر نظیر آنرا میتوان یافت (۱)، اما اشعار از قرن پنجم و ششم به نظر می رسد و بی غلط هم نیست .

مقدار موجود دایره و سیصد و نود و چهار قطعه چهار بیته است که جمعاً هزار و پانصد و هفتاد و شش بیت می شود ، و بعبارت دیگر يك دایره و سی و هشت قطعه چهار بیته مشتمل بر یکصد و پنجاه و دو بیت از آغاز و انجام آن افتاده است . سخن بر سر اشعار این کتاب است که به سیاق سخن قناعت و متأسفانه به علت نقص نسخه سراینده آن معلوم نیست . و امیدست روزی نسخه دیگری بدست آید که ناقص الاول نباشد تا بتوانیم این شاعر ستاره شناس را که علاقه اش به شراب نیز کمتر از موجودی نبوده است بشناسیم .

مقطعات سی وشن گانه ای که در باره احکام اتصالات قمر به کواکب دیگر در هر برج سروده شده به ترتیب دارای عناوین ذیل است :

۱ - مقارنه زحل	۲ - مقارنه مشتری	۳ - مقارنه مریخ
۴ - مقارنه شمس	۵ - مقارنه زهره	۶ - مقارنه عطارد
۷ - تسدیس زحل	۸ - تسدیس مشتری	۹ - تسدیس مریخ
۱۰ - تسدیس شمس	۱۱ - تسدیس زهره	۱۲ - تسدیس عطارد
۱۳ - تربیع زحل	۱۴ - تربیع مشتری	۱۵ - تربیع مریخ
۱۶ - تربیع شمس	۱۷ - تربیع زهره	۱۸ - تربیع عطارد
۱۹ - تثلیث زحل	۲۰ - تثلیث مشتری	۲۱ - تثلیث مریخ
۲۲ - تثلیث شمس	۲۳ - تثلیث زهره	۲۴ - تثلیث عطارد
۲۵ - مقابله زحل	۲۶ - مقابله مشتری	۲۷ - مقابله مریخ

(۱) در باره رسم الخط این نسخه دوست دانشمند آقای دکتر جلال متینی رئیس دانشگاه فردوسی در شماره چهارم از سال نهم مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (ص ۵۷۱-۵۹۲) مقاله بسیار سودمندی دارند.

- ۲۸- مقابله شمس ۲۹- مقابله زهره ۳۰- مقابله عطارد
 ۳۱- مجاسده زحل ۳۲- مجاسده مشتری ۳۳- مجاسده مریخ
 ۳۴- مجاسده شمس ۳۵- مجاسده زهره ۳۶- مجاسده عطارد
 اینک مقدماتی چند از جاهای مختلف این کتاب را به نظر ارباب فضل
 و دانش می‌رساند :

مقارنه مریخ

ماه و مریخ به نور اندر چون جمع شوند
 ز ابتدا آت گریز و ز سفر کن پرهیز
 دانک این هر دو معانی بود اندر وی بد
 و آنک بد نبود، جوید ز بدی راه گریز
 مفکن تخم دروغ و مدرو بار دریغ
 مشنو لفظ خلاف و مسهر راه ستیز
 ور حریمی نه به دستوری یاران برود
 دومین روز، به مهمانی در وی آمیز

مقارنه زهره

در نور چو افتند مه و زهره به يك جا
 اندر عمل عطار بود نيك و به تزویج
 بنگر که که دارد ند و عنبر ز میانه
 بستان و بر آمیز و همی سوز به تدریج
 تزویج، تماشا و طرب را بده از هوش
 و آنرا ده ازین قوم نبید از ره احکام
 کو را بود افتاده به علم اندر تخریج

مقارنه عطارد

چون به نور اندر قرین گردد عطارد ماه را
 اختیارست اندرو تعلیم و کار زرگری

۱- مقارنه یکی از کواکب سیاره را بایکی از عقدنین قمر مجاسده آن
 کوکب با آن عقده گویند که به معنی ملاصقه است.

«شرح گناپادی بریست باب بزرچندی در معرفت تقویم»

بنگر اندر بزم می تا از حریفان چند کس
 دارد اندر کیسه یا در خانه زر جعفری
 هر کرا یابی که دارد زر، از بوستان بلطف
 بر سبیل مهتری یا بر طریق کهنری
 وز پی تعلیم عشرت را بدان استاد ده
 کو کند در بزم تو شاگردی و خنیاگری

تسدیس زهره

در نور چو از گشت فلک دیدی کافتاد
 زی زهره زهرا نظر ماه به تسدیس
 اندر حرکت همچو به تزویج و به شرکت
 مختار شناس ای بری از تنبل و تلبیس
 در خلد طرب باش چو آدم خوش و مگذار
 کآید برت افنده چو ابلیس به تدلیس
 وز بزم برون کن به هر آن وجه که باشد
 آنرا که بود بر صفت و سیرت ابلیس

تسدیس عطار د

چون فتد در نور تسدیس عطار د ماه را
 نیک دان در کار نقاشی زدن یک ره نفس
 یک نفس این کار را باش و به پیش چشم دل
 صورتی بنگار بی خامه چو مانی از هوس
 و در بود نقاشی اندر بزم، رطلی ده بدو
 بی محابا، نزره رنج، از پی شادی و بس
 و در شود عاجز از آن رطل گران، بی مکر و فن
 باز خرمد خویشتن از تو بداند چش دسترس

تربیع شمس

(ذوق فیتین است)

چو افتدمه به تربیع خوراند نور، نیکو دان
 به کار زر گری اندر، خصوصاً در کمر کردن

کمر کردن سزد در بزم، دست زرمثال خود
 بنانی داکه باشد تن چوسیم ساده در کردن
 تراگردلبری باشد، دودستاندر میانش آور
 بجای بوسه‌ای صد بوسه‌اش بر روی و بر بر زن
 پس از شیرین لبان او شکر خوردن بمادت کن
 پس از نوشیدن می، تارهی بازا از جگر خوردن

تثلیث مشتری

چو اندر قوس، تثلیث اوفند بامشتری مه را
 ز تقدیر خدای لم یزل و زگردش عسالم
 ذراه حکمت ودانش گزین دانندش رکت را
 چو در تعلیم هر علمی بنا افکنندی محکم
 نگر تا مدمن الخمر از میانہ کیست در مجلس
 ز کرد و گرجی و تازی و ترک و شهری و دیلم
 پس آنکاهی بدو ده می زهر خوردن و دادن
 که رستم را نداند برد، الا باره رستم
 متقابله زهره

چون ماء به خرچنگک بود، زهره برابرش
 اندر سفر و برده خریدن ندهد رنج
 گر باشد میلّت به سوی برده خریدن
 از بهر سفر کردن، انده دهدت خنج
 هر وقت که این حال بود زهره و مه را
 از فضل به معیار خرد زر هنر سنج
 وین باده بدان دم که بدست آمده باشدش
 بی رنج زالفقده^۲ گیری به خوشی گنج

- ۱- از امثالست، نظیر: رخس باید تا تن رستم کشد، و . . .
- ۲- خنج، بفتح اول نفع باشد. «لغت فرس اسدی»
- ۳- الفقده، بر وزن الوعده اندوخته بود. «لغت فرس اسدی»

تربیع زهره

چون ماه به تربیع زهره باشد در ثور ، ز دور سپهر خضرا
تفریق درو فاسدست و مقطع تدریس درو صالح است و مبدا
از مقطع و تفریق ، فردکن دل تا جانت نگرده اسیر غوغا
و آنرا که بود بس بلند قامت بر نه به کف او دو جام صهبا

مجاسده مشتری

چون او فند مجاسده ماه و مشتری در برج ثور، کار سفر را میانه است
اندر سفر مکوش و حضر را مکن رها
زیرا که آتش سفری بی زبانه است
و آن می که نوش می کنی اندر میان بزم
میده بدان که او زمین بر کرانه است
تا جمله باز خوردن و دادن بدان حریف
کار تو با پیاله و جام و چمانه است

تسدیس شمس

چون در سرطان ماه مکرم را افند تسدیس خور از گردش گردون و مه و سال
مختار شناس از نظر و تابش هر دو
هم در طلب حاجت و هم در طلب مال
لکن روزیران طلب آن چیز که باشد
میل تو بدان از رم حاجت به همه حال
و آنرا زره جور بده باده که باشد
داننده و خواننده و گوینده و قوال

مقارنه مریخ

(ذوقافیتین است)

چو او فند بهم در اسد مه و بهرام
جذر به از سفر و انتقال وزن کردن

اگر شوی تو به تاوان بقول من ساکن
وگر نهی تو بفرمان به حکم من کردن
مکن زن و سفر و انتقال، کاین هر سه
کسی کند که تواند بسای تن بردن
شراب خور، حضری باش وزن مکن که بود
شراب خوردن ساکن به از حزن خوردن

تثلیث مشتری

چو اندر نور تثلیث اوفتد بامشتری مهرا
شود زافکندن بنیان روان صاحبش خرم
تو گر خواهی که در عالم علم گردی بیروزی
شود دراعه علم تو از زر خرد معلم
بنا افکندن شادی و راحت را تجارت کن
به عشرت با بیتی چون موسی و عیسی بدست و دم
بدوده دل و زوبستان سه بوس خوش بجای دل
کز آفت شادی افزون گردد وزینت شود غم کم

مقابله شمس

چون ماه را مقابله خور فتد به نور
در وی حذر به از سفر و نقل و داوری
گرداوریست باید و گر نقل و گر سفر
خیره مخواه از انجم و افلاک یآوری
زیرا که گر پری زپی این سه کار رنج است فرسنگی
خود را بجز سداغ و غم دل نیآوری
بنیوش بند و جور بدان ده که گویدت
این را مکن به لفظ نشابور باوری^۱

مقابله زحل

چون معاند بر ج جوزا افتد و کیوان به قوس
بد بود بازار گانی خاصه حاجت خواستن
از پی حاجت مخواه آن چیز کاندز بزم می
بایدت از بهر عیش افزودن و غم کاستن

۱- اشارتست به اینکه (باور) را نشابوریان (باوری) گویند.

سه

<p>فقط جهره بیست و پنجم</p>	<p>مقابلہ زجل</p>
<p>بذکر لفظ حطرت و تنوع و غیر نیز از آن بدندان مقرر کن ای بر خطه</p>	<p>چون مده از میزان کند با شری و کبیر از انجیل بر حدیثی با اثرین از لاجون بدانی کیش</p>
<p>تا شکر از علم حکمت چون من و تو با خیر فی کسی یاد کن باشد سر و ما می پوس</p>	<p>می بداند که از کنین یعنی کین فطاعتان قد بر او در صفت شخصی بیان این</p>
<p>فقط جهره بیست و ششم</p>	<p>مقابلہ مشترک</p>
<p>وقتی که این مین از اول کمال بود باشد صلاح و فلاح از بل مجل بود</p>	<p>چون مده و امقابلہ مشترک و شد ایمجن مخور و شکر است مقرران</p>
<p>کاری بکنیم که قیمت سر و دل برود بزرگه بدان کنی ز میان کنی کل بود</p>	<p>و نیز انصاف چون ندی آلودی فخل عطرت بیان کنی کل کون با هر چو</p>

اختیارات منظوم

وز تجارت منع کن آنرا که در مجلس بود
 رسم او بزم می از بهر نشاط آراستن
 پس شراب جو را نرا ده که چون بشست پست
 کاهلیش آید ز بهر هر کسی برخاستن

تربیع زهره

چون به جو را درون فتنه را
 زهره رود ساز در تربیع
 عمل زر گران و نقاشان
 پیش دل جمع کن به رای رفیع
 پس به هر کس که بایدت می ده
 می صداع و خصومت و تشنیه
 و آنکهی جو رده بدان که دهد
 حاضران را به گفتمگو تصدیع

مقارنه شمس

چون به جو را در بهم افتند ماه و آفتاب
 هیچ کاری را نشاید جز فسون و رنگه را
 گرترا زی رنگه و افسون میل باشد در مجاز
 اندر آن مگذار ضایع خیره نام و رنگه را
 آنقدر کن رنگه و افسون در میان دوستان
 کز پیت دشمن نگیرد هر کسی بپرنگه را
 و آنکسی راده شراب جو ر بی رنگه و فسون
 کو بداند ز دجو بر بط نای و چون دف چنگه را

شوش کا علوم انسانی مجاسده زحل

در جو را چون مجاسده باشد
 از گردش چرخ ، ماه و کیوان را
 مراحف قنتی و نهر را شاید
 چون دیدن پیران بسامان را
 در کندن کاریز فراق افکن
 میتین نشاط وصل جانان را
 وین جو ر بدان ده از همه پیران
 کسو دارد دوستر جوانان را

تربیع شمس

چون او فند ز تابش ماه و خور
 چون او فند ز تابش ماه و خور
 مختار دان به خوردن داروها
 دانا و دند و زیرک و ابله را
 همچون به حفر نهر و مجاریها
 بینا و کور و السن و اکمه را
 باده سوی درازترین کس بر
 شادی طبع مردم کوتاه را

تسدیس عطارد

چون ماه به تسدیس تیر باشد
 اندر سرطان ، ز اتفاق گردون
 باشد به همه کارها ستوده
 خاصه به حساب و کتاب و افسون
 از بهر نشاط همه حریفان
 شو با طرب و عیش و لهو مقرون
 پس جور و سه گانه بدان کسی ده
 کت رای بود ، از سخی و ازدون

مقابلۀ شمس

چون برابر او فتد مه رابه خرچنگه آفتاب
 ابتداها و سفر کردن درو فاسد بود
 زین و آن پرهیز کن وز عقل بر خوردار باش
 گرچه نزد جاهلان بازار تو کاسد بود
 تابع آن شو که میل مردم عاقل کند
 ناصح آن شو که خصم مردم حاسد بود
 و ز برای نقد نقادان علم شاعری
 باده آنرا ده که شعر نیک را ناقد بود

تسدیس زهره

چون به تسدیس زهره باشد ماه
 خواستن حاجت از زنان باشد
 گر بود از زنان مطربه کس
 و ز نگرداندت روا حاجت
 ز اتفاق سپهر ، در سرطان
 سخت مختار و بر گزیده در آن
 حاجت خویش از و ممکن پنهان
 ده پیاله میش بده یکسان

مقابله زهره

چو افتد در برابر زهره را ماه
 ز شور آنکه که مه دیدار باشد
 بدین و آن نکه کن تا ز یاران
 کرا یابی کش این کردار باشد
 وزان کس جور بستان و بدان ده
 کجا او را جز این گفتار باشد

مقابله عطارد

چو مه مقابل تیر اوفتد به نور اندر
 میانه باشد در وی مناظره کردن
 چنانکه باشد تزویج، اگر چه در تزویج
 بسی به آید زی من معاشره کردن
 اگر ت رای فند با سخنوران خرد
 به برگ خواستن زن مذاکره کردن
 چو بونواس دوم پنج رطل باده بده
 بدانکه نیکی داند مصادره کردن

مجا سده عطارد

چون ماه و عطارد به برج میزان
 با یکدیگر افتند شادمانه
 دیدار وزیران و کاتبان را
 دارند حکیمان همه میانه
 چون ساختن کیمیا و موم کردن
 تسدیر امور می مغانه
 باید که دو ساغر شراب نوشد
 آنکس که بود در ادب یگانه

مقابله زهره

چون اوفتد به برج اسد زهره آنکی
 کز برج دلو ماه منور دهد فروغ
 در وی بناو بیع و جواروی و کشت و زرع
 بستان به می زگردن گاو نشاط یوغ

زیرا که هم عمارت وهم بیع برگان
 هستند صالح و سره از قول سیمرخ
 بستان سه جام باده جور و یکی بخور
 و آن هر سه ده بدانکه نگوید بجز دروغ

مچاسده مریخ

ماء و مریخ چون فتند بهم
 به طریق مچاسده یکجای
 سفر و قصد و دیدن سلطان
 باشد اندر وی آدمی فرسای
 زآنکه این هر سه کار بد دارند
 از حساب مه فلک پیمای
 آنکسی را ده از میان می جور
 کو زند به ز ناپیان همه نای

مچاسده شمس

چون او فتند مچاسده درحوت مهرومه را
 نبود به هیچ کاری اندر جهان خیاره
 آن به که گیری از همه کاری کنار، گرچه
 اندر خیر میانه گزیده است بر کناره
 و آنرا دهی شراب که داند زدن به صنعت
 یا ساز اوستادان در رقص چارپاره ۱
 یا نه بدان دهی که به شب بازی از حریفان
 بر اسب چابکی نبود کس چنو سواره

(۱) چارپاره ، از انواع رقص است .